

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوشنبه ۹۶/۱۱/۹ (جلسه ۳۰۳)

کلام در جواب چهارمی بود که مرحوم آخوند نقل کرده و همچنین عرض کردیم شیخ انصاری نیز در مطارح بیان فرموده است. که ما در طهارات ثلاث ملتزم به دو امر میشویم :

یک امرمتعلق به ذات عمل است. این وضو ، غسل و تیمم

امر دوم اینکه عمل را به داعی امر اول بیاور، اتیان عمل به داعی امر اول

یک امر متعلق میشود به ذات عمل ، و یک امر آن عمل را به داعی امر اول و امر قبل بیاور

آخوند به این جواب دو اشکال کرد:

یک اشکال ، اشکال مبنایی است که میفرماید در بحث توصلی و تعبدی گذشت اینکه بخواهد تعبدیت را به دو امرتصحیح بکنی جا ندارد. اونجا دو اشکال کرد.

که اگر ان امر اول بدون قصد قربت غرض حاصل میشه ، امر دوم لغو است . اگر بدون قصد قربت ، غرض حاصل نمیشه ،خب خود عقل میگه امر اول را طوری اتیان بکن که امر دوم حاصل بشه دیگه امر دوم میخواد چیکار کنه مضافا به اینکه ما امر دومی در تعبدیات در شریعت نداریم . تعبدیات مثل توصلیات یک امر بیشتر ندارد.

این فرمایشاتی بود که در توصلی و تعبدی فرمود. در اینجا یک اشکال مازادی میکند و ان اینکه شما میگوید: یک امری تعلق گرفته به ذات عمل ، یک امری هم تعلق گرفته به اتیان عمل به داعی قصدقربت. هر دو امر هم امر گیری است هیچکدامشان نفسی نیست.

میفرماید اگر ذات عمل مقدمه نیست. مقدمه عبارت است از ذات عمل که به شرط قصد قربت اتیان میشه ، ذات عمل وقتی مقدمه نیست آن امر گیری از کجا آمده؟ باید یک امر گیری بیاد به ذات عمل متعلق بشه تا امر دومی که از سنخ طلب گیری است،بگی آن ذات عمل را به داعی امر اول بیاور. خب امر اول از کجا؟ چون شما میگوید ذات وضو مقدمه نیست، اونی که مقدمه است وضوی به قصد قربت است.

این اشکال را هم اینجا کرده مازاد بر اشکالاتی که در بحث توصلی و تعبدی بر این مبنا کرده .

عرض ما این است که فرمایش اخوند دو تا اشکال دارد . یک اشکال این است که همین برداشتی که شما از مطارح داشتی و ذکر فرمودی طبق همین برداشت فرمایش شما ناتمام است. یک اشکال هم این است که اصلا کلام مطارح این نیست که شما نقل کرده اید . حالا اونی که ما از مطارح دیدیم اینی نیست که شما نقل میکنید.

حالا اگر کسی بگه ایشان نظر به مطارح نداره هیچی دیگه . اما اگر نظر به مطارح داره که داره اونی نیست که شما متوجه شدید. اما اشکالی که بر طبق مبنای خودش و فهمی که ایشان از کلام شیخ داشته وارده اینکه آقای اخوند ما در این چند روز به کرات و مرات گفتیم : وقتی وضوی با قصد قربت مقدمه باشه ذات وضو هم مقدمه میشه چون:

جزء المقدمة مقدمة یا مقدمة المقدمة مقدمة. به هر حال این صلات متوقف بر ذات عمل هست یا نه؟ خب قطعاً متوقف است. ذات عمل امر غیری پیدا میکنه ، منتها این مقدمه ناقص است . مثل اینکه ذات صلات متوقف است بر طهارت عن الخبث، اینکه بدن پاک باشد، خب به او امر میکنه ولی میبینه با او تنها کار درست نمیشه ، یک مقدمه دیگه هم دارد ، آن مقدمه این است که باید وضو هم بگیرد به وضو هم امر میکنه. پس ذات وضو طلب گیری داره، طلب گیری اش از کجا آمده؟ از خود امر به ذی المقدمة منتها میبینه این مقدمه ناقص است ، مقدمه یک جزء دیگه هم دارد، آن جزء دیگه این است که به قصد قربت اتیان بشود و آن امر اولی که به ذات عمل تعلق گرفته ، او برای این معنا مکفی نیست ، خب یک امر دیگری میکند.

شاگرد : تحلیل عقلی است این. چون اخوند آن را از باب وجود بما هو وجود میداند...

استاد: وجود خارجی است

شاگرد: وضو بما هو قصد قربت است...

استاد: اشکال ندارد، وضو خودش وجود خارجی دارد. اخوند قصد قربت را جزء گرفت گفت به قصد قربت نمیشه امر کرد چون لازمه اش امر به غیر اختیاری است.

شاگرد: اخوند فرمود به مصداق صلات المقید نمیشه امر کرد چون صلات المقید همیشه تحلیل عقلی

استاد : او میخواست به ذات صلات امر نفسی کنه نمیشد. ولی ما اینجا میخواهیم بگوییم ذات وضو مقدمه هست یا نه؟

شاگرد: از حیث نفسیت و غیریت که دخلی ندارد؟

جواب: چرا. ذات وضو مقدمه هست یا نیست؟ قطعاً مقدمه هست.

شاگرد: ذات وضو با قصد قربت مقدمه هست .

جواب: اشکال ندارد. مثل این میماند که هم وضو مقدمه است و هم طهارت عن الخبث مقدمه است. این در مانحن فیه طبق برداشتی که اخوند از مطارح کرده که اشکال ندارد دو تا امر میکنیم:

امر به ذات عمل از باب مقدمه

امر دیگر اینکه مقدمه اتیان نمیشه مگر با قصد قربت و امر اولی امر دوم را کافی نیست.

اما آنی که در مطارح هست این نیست اصلاً. در مطارح ایشان اوامر مولا دو قسم است:

یک: اوامر توصلی دو: اوامر تعبیدی

اوامر توصلی اوامری است که نفس امر کافی است برای اینکه مولا به مقصودش برسه. وقتی امر میکنه: دَفَنُوا موتاکم نفس این امر کافی است برای اینکه به مقصودش برسه .

اما در تعبیدیات نه، نفس امر کافی نیست که به مقصودش برسه. چون امر نمیگه قصد قربت من را بکن. از این ور هم غرض مولا هم بدون قصد قربت حاصل نمیشه.

شیخ میفرماید مولا باید اینجا یک چاره ای بیاندیشد. و ان چاره این است که بگه مقصود من از آن امر در صورتی حاصل میشه که آن امر متعلقش به قصد امر آورده بشه . مقصود من در صورتی محقق میشه که متعلق و امر به قصد امر آورده بشه . لازم نیست امر باشه و ظاهر عبارت شیخ هم امر نیست ، اخبار است.

خب میماند اینکه امر اولی از کجا آمد؟ امر اولی از ذی المقدمه است. مقدمه چیست؟ مقدمه عبارت است از وضوی با قصد قربت.

منتها شیخ میفرماید امر نفسی من زور ندارد یک امر غیری تولید کنه به مقدمه بخوره. چون امر غیری نمیتونه به مقدمه ی به قصد قربت بخوره. من در واقع امر نفسی را کمک میکنم. به چی کمک میکنم؟

وقتی اعلان کردم مقصود من از مقدمه حاصل نمیشه مگر به قصد قربت امر غیری اش با این کمک ان امر غیری از ذی المقدمه تعلق میگیره به مقدمه . مقدمه عبارت از ذات عمل نیست مقدمه عبارت است از ذات عمل با قصد قربت . امر غیری هم به همین تعلق میگیرد منتها فرق این جا

با جاهای دیگه این است خود امر نفسی کافی بود که امر غیرى به مقدمه را تولید کنه. اینجا امر نفسی کافی نیست که امر غیرى را تولید کند. امر نفسی یک چاشنی میخواد، باید کمکش کنه بیان زائد میخواد.

امر نفسی برای اینکه امر غیرى به مقدمه تولید بشه احتیاج به چاشنی دارد. لذا مطلبش اینه:

كما يمكن ان يكون الفعل ذا مصلحة على تقدير الامتثال به . اگر مثل صلوات فعل ، ذات مصلحت است بر تقدیر اینکه قصد قربت بشه . خب خود امر به صلوات به تنهایی این را نمیفماند فیجب على المرید ، بر مولا واجب است (این وجوب عقلی است چون برای رسیدن به غرضش است) لایصال تلك المصلحة الى المكلف ، تا برساند به مکلف که این مصلحت من مصلحتی است که بدون قصد قربت حاصل نمیشه . واجب است اینکه ان یأمره اولاً بذالك العمل امر میکنه به ذات صلوات ، ثم یبین له ، بعد برای او تبیین میکنه مقصودمن به امتثال او حاصل میشه ، این در او امر نفسی.

كذلك يمكن ان يكون الفعل در غیرى هم همینطور است : ممكن است فعل یعنی صلوات موقوف باشد موقوفاً على عنوان بشرط ان يكون الداعى الى ايجاد ذلك العنوان هو توقف ذلك الفعل عليه موقوف بر ذات عنوان این وضو نیست، موقوف بر عنوان است. به شرط اینکه داعی اش بر ایجاد این عنوان، توقف آن عمل باشد، به حیثی که لو وجد فی الخارج اگر این فعل ، اگر این مقدمه ، اگر این عنوان در خارج ایجاد بشه و لم یکن الداعى اليه ترتب الغير یعنی ترتب صلوات نباشه لایكون موقوفاً این مقدمه نیست. و اذا وجد فی الخارج على الوجه المذكور یترتب عليه الغير. این وضویی که در خارج ایجاد میشه اگر بر وجه مذکور ایجاد بشه. بر وجه مذکور ایجاد بشه یعنی چه؟ یعنی به داعی ترتب ذی المقدمه: یترتب عليه الغير. صلوات بر او مترتب میشه. فالطالب لوجود ذی المقدمه اینی که وجود ذی المقدمه را میخواد له ان یحتال فی ذلك این باید یک چاره ای بیاندیشد بان یامر اولاً بذیها این امر میکنه به صلوات و یلزم من ذلك از این امر به صلوات لازم میآیدچی؟ امر بما هو مقدمة له فی الواقع . از این امر میآید به مقدمه واقعی ، مقدمه واقعی چیه؟ وضوی به این شرط که داعی اش ترتب این صلوات باشد. الا اینکه اگر بخواد این را تفهیم کنه لا يمكن الاكتفاء له بذلك الامر یعنی اگر فقط یک امر نفسی بخواد به صلوات کنه این نمیفهمانه به عبد که از این امر غیرى ترشح میکنه . همانطوری که مثلاً امر غیرى ترشح میکنه به وضوی به قصد عمل ، همانطوری که اگر شارع میفرمود نماز بخوان ، همه بدون وضو نماز میخواندند. بعد یک کسی بگه بدون وضو چرا خواندی؟ میگه چکارکنیم؟

میگه نخیر. امر به ذی المقدمه مستلزم امر به مقدمه است ، ولی امر به صلوات شما میفهمانه به ما که وضو مقدمه است؟ نمیفهماند. با دوم بفرمایید. همانطوری که بعضی از مقدمات را که عقل

نمیفهمه خود امر به ذی المقدمه کافی نیست، ولو فی علم الله مستلزم هست، ولی در مقام تبیین کافی نیست، اینجا هم همینطور است در مقام تبیین کافی نیست. شما میگرد امر به ذات عمل از کجا آمده خورده؟ اصلا شیخ نمیفرماید امر به ذات عمل خورده. امر خورده به حصه.

منتها حرف شیخ این است که این امر به حصه را من باید به عبد تفهیم کنم. به چی تفهیم کنم؟ به امر به ذی المقدمه؟ امر به ذی المقدمه مستلزم امر به مقدمه هست؟ میگه نه امر به ذی المقدمه نمیفهماند همانطوری که شارع اگر تفهیم نمیفرمود ووضو را، تفهیم نمیفرمود روبه قبله بودن را، تفهیم نمیفرمود طهارت عن الخبث را ما بودیم و امر به صلوات اینها را متوجه نمیشدیم.

بله؛ فی علم الله امر به صلوات مستلزم امر به مقدمه هست ولی در مقام اثبات چطور ما بفهمیم. اینجا شیخ میفرماید :

مولا باید چاره بیاندیشد. چاره اش به این است که: فيحتال بالقول بان المطلوب موقوف على ذلك الفعل على وجه يكون الداعي الى ايجاده هو التوقف المذكور .

شیخ میفرماید مشکل مولا در مقام اثبات است که امر نفسی به تنهایی این را نمیفهماند ، یک راهی بیاندیشد. خب شما به شیخ اشکال کردید که ذات عمل امر غیری از کجا آوردی؟ میگه ذات عمل امر غیری نداره. دو تا امر نیست اصلا، یک امر غیری بیشتر نیست آن امر غیری مرکب است از تعلق گرفته به مقدمه ای که داعی بر ایجادش ترتب غیر باشه .

ممکن شما بگید عبارت به این واضحی را ... اخوند هم اگر نگیم جزء نابغه ها بوده قطعا جزء نوادر است، اینها را نفهمیده. بعد شما میگی نظر به شیخ نداره، نظر به شیخ داره.

میگیم اخوند یک کلمه در مطارح کار اخوند را خراب کرده ، چون اخوند در مطارح یک کلمه داره که باعث شده این راه را بره. اون یک کلمه این است:

میفرماید شیخ در مطارح بنابر تقریر: فما يقتضيه الامر المقدمی لیس هو الا التوصل بالموقوف الذی هو الواجب النفسی اونی که امر مقدمی اقتضا میکند این است که به ذی المقدمه برس. غایة الامر این که ان ذات المقدمه حينئذ ، حينئذ یعنی چه؟ یعنی مقدمه درجایی که عبارت است از طهارات به قصد توصل حصولها و تکنونها فی الخارج موقوفة علی القصد المذكور اگر بخواد ان مقدمه در خارج تکنون پیدا کنه موقوف بر قصد مذکور است فلا بدّ من طلب الاخر من سنخ طلب المقدمه .

این (فلا بدّ من طلب الاخر من سنخ طلب المقدمه) این نیم خط باعث شده که اخوند راه را اشتباه بره فکر کرده که شیخ میفرماید این جا دو طلب غیری هست .

فلا بدّ من طلب الاخر من سنخ طلب المقدمه لا ان يكون طلبا نفسيا اين طلب نفسى ليست، چون اگر طلب نفسى باشد ميشه همان وجه اولى كه اخوند پذيرفت و شيخ ميفرمايد ما بر او اشكال كرديم. اين كلمه باعث شده اخوند اين برداشت را بكنه.

من خيال ميكنم همين طور است ، اخوند به خاطر ان شدت و حدت ذهنى كه داشته اصلا به عبارت توجه نميكرده ، همين طور يك نگاه دو ثانيه اى بعدش هم حرف خودش را ميزده. اين عبارت را ديده در ذهنش آمده و گرنه شايد اگر عبارت شيخ را در مطا رح من صدره الى ذيله نگاه ميكرد اين اشكال را به شيخ نميكرد.

حالا اين خط معناش چيه؟ اين فلا بدّ من طلب الاخر من سنخ طلب المقدمه نه اينكه من طلب آخر يعنى من سنخ طلب آخر در همين جا ، نه؟

يعنى طلب ديگرى لازم داره از سنخ طلب مقدمه آن طلب هم طلب غيرى است، آن طلب چيست؟ آن طلب اين است كه امر تعلق گرفته به وضوى به شرط توصل به ذى المقدمه. منتها چرا ميگه من سنخ اخر؟ چون اين طلب از آن طلب هايى است كه به مجرد امر نفسى فهميده ميشه اين يك حيله و چاره اى ميخواه به خلاف وقتى كه ميفرمايد كن على السطح ازخود او فهميده ميشود كه نردبان بذار .

شاگرد: طلب مقدمى بايد غيرى باشد؟

استاد: غيرى است اين. نفسى ليست. ولى فرق اين غيرى با غيرى هاى ديگه در اين است كه غيرى هاى ديگه امر به ذى المقدمه كافى بود و احتياج به بيان زائد نداشت ميتوانست اکتفا کنه ولى اينجا نمیتواند اکتفا کند

شاگرد:....

استاد : اگر به مطلق بخوره به داعى نمياره ديگه، وقتى امر غيرى به ذات مقدمه بخوره خب ريانا مياره

شاگرد: وجه مقدمه روشن ليست

استاد: فى علم اله كه مقدمه ذات عمل ليست.

شاگرد: چون وجه مقدمه را نميدانيم بايد بياريم

استاد: خب امر به چى خورده؟ ازكجا بدانيم؟

شاگرد: به هر چی خورده باشد. چون وجه مقدمه مشخص نیست عقل می‌گه باید بیاوریم

استاد: خب مشخص نیست باید یک اشاره ای بکند دیگه. در جایی عقل می‌گه که من لا اقل احتمال میدهم این جهت را ولی ما چه میدانیم ، شاید وجه مقدمیت این است که این وضو را بره روی پشت بام بگیره من چه میدانم؟ وبعد اون فرمایش اخوند است شیخ که اینرا قبول نداره این کلام شیخ که امر غیری تعلق میگیره هیچ کس نمیتواند به او اشکال کند و مطلب تام و تمامی است و اخوند هم بنابر فهم خودش نادرست است اینکه مطلبی که شیخ در مطارح فرموده نادرست است.

هذا تمام الکلام در جواب هایی که دادند ولی ما میگوییم:

اصلا چرا این بحث را طرح کردند طهارات ثلاث چه مشکلی دارند؟ چون

اولا کی گفته امر غیری همیشه توصلی است؟ مثل این میماند الان ساعت 12 شب است کسی بگه اگه میگفتی یکساعت به ظهر یک چیزی! شما از کجا در آوردی که امر غیری همیشه توصلی است؟

یک کلمه در کلمات شما هست و ان اینکه: سر اینکه امر غیری همیشه توصلی است اینکه غرض از مقدمه توصل به ذی المقدمه است و توصل به ذی المقدمه هم بدون قصد قربت نمیشه. خب کی این ر گفته؟

همانطوری که وضو باید از بالا بشوریم و از پایین اگر بخواهیم بشوریم توصل به ذی المقدمه حاصل نشده ، یا اینکه باید اول دست راست بعد دست چپ را بشوریم مسح را باید اینطوری بکشیم یا اینکه وضو را باید با اب طاهر بگیریم خب همانطور که این خصوصیات در وصول به ذی المقدمه دخیل است ممکن است یکی از خصوصیات که در وصول به ذی المقدمه دخیل باشد قصد قربت مقدمه باشد یک نفر نیست بگه شما چرا توصلی بودن امر غیری را مسلم گرفته اید به خاطر اینکه غرضش وصول به ذی المقدمه است. می‌گیم در وضو غرضش توصل به ذی المقدمه نیست؟ چرا باید ترتیب را رعایت کنی الاعلی فالاعلی باشد و... می‌گه این چه حرفی است؟ با این وسیله توصل حاصل میشه نه باوضوی هر دمبیلی.

می‌گیم : همانطور که توصل به ذی المقدمه از وضوی خاص به دست می‌آید همینطور توصل به ذی المقدمه از وضوی خاصی که به قصد قربت باشه به دست می‌آید اشکال دارد؟ اگر بگی اشکال دارد که غفلت است. چطور هر وضویی توصل به ذی المقدمه نمیاره خب این هم همینطور.

بله؛ غرض از مقدمه توصل به ذی المقدمه است، ولی همانگونه که توصل به ذی المقدمه بر یک مقدمه به نحو خاصی مترتب باشد که در شریعت کم له من نظیر همینطور متوقف است بر این . لذا این حرف ها یعنی چه ؟ که امر غیری همیشه توصلی است.

اما اینکه امر غیری ثواب ندارد عجیب است . مگر شما در روایاتی که وارد شده در ثواب مشی زیارت امام حسین مگر کسی اشکال کرد؟ خب اینجا هم همینطور. گفتیم ثواب از باب تفضل است حالا شارع بخواد ثواب بده این واقع جلویش را میخوای بگیری؟ همانگونه براقدام ثواب میدم اینهم همینطور. اگر بگی این ثبوتاً ممکن است دلیلش کو؟ شما دارید طهارات ثلاث را نقض میکنی یعنی میگی قطعاً وضو ثواب دارد مثل اقدامی که در زیارت امام حسین برداشته میشه خب اگر ثواب دارد معلومه مشکلی ندارد ، میگی اقا امر غیری داعویت ندارد میگی یعنی چه؟ اگر کسی بگه من وضو میگیرم به خاطر اینکه شارع امر به وضو کرده مگر داعویت شاخ دارد ؟ خب داعویت همین است دیگه.

اگر کسی بگه چرا پیاده میری میگه به خاطر اینکه شارع ثواب میده شارع فرموده پیاده مستحب است یا اصلاً کسی پیاده بره مستحب هم لازم نیست چون عرض کردیم استحباب هم در نمیاد ، کسی که پیاده میره چون شارع فرموده پیاده بری من اینقدر ثواب میدم ، چون اصلاً عرض کردیم اصل داعویت مال خوف عقاب و اعطاء ثواب است. اگر به کسی بگی چرا نماز شب میخوانی ؟ میگه به خاطر اینکه شارع میخواد ثواب بده . خب چرا وضو میگیری ؟ به خاطر اینکه شارع میخواد ثواب بده.

خب چه فرقی میکند. لذا اصل این اشکالات مبتنی است بر یک اشتباه نادرست در امر غیری که آن اشتباه نادرست موجب شده طهارات ثلاث را به عنوان یک نقضی بحث کردند مخصوصاً که گفتند امر غیری همیشه توصلی است. بعد از اینکه عرض کردیم همانگونه که صلوات متوقف است بر وضوی به نحو خاص خب کسی ممکن است بخواد با گلاب وضو بگیرم میخوام ضد عفونی هم بکنم میگه توصل به ذی المقدمه پیدا نمیکنی. میگی خیلی خب همانطوری که متوقف است بر وضوی با شرایط خاص همینطور متوقف است بر وضوی با قصد قربت .

یک کسی بگه دلیل اینها بر اینکه امر غیری توصلی است اینی که میگی نیست. ما میگی

اولاً در کلماتشان همین است امر غیری همیشه توصلی است چون هیچ غرضی در آن نیست مگر توصل به ذی المقدمه .

هذا تمام الكلام در تذنیب اول که اخوند فرمود اما تذنیب دوم فردا انشاءالله.